



**حافظ و اخلاق**

استاد گرفتار دانشگاه و مدیر مرکز حافظ‌شناسی جناب استاد دکتر کاووس حسینی، طی فراخوانی از پژوهشگران دعوت کردند که موضوع تحقیقات خود برای ارایه به آیین زارووز حافظ در سال ۱۳۹۶ را «حافظ و اخلاق» قرار دهند.

بنده هم در حد توان خویش کوشیدم و قطره‌ای را به عمان تقدیم کردم.

#### جمال زبانی

**مرام‌نامه حافظ**

ما نگوییم بد و میل به ناحق نکنیم
جامه کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم
عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است
کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم
رقم مغلطه بر دفتر دانش نزنیم
سر حق بر ورق شمعده ملحق نکنیم
شاه اگر جرعه زندان نه به حرمت نوشد
التفاتش به می صاف مروق نکنیم
خوش برانیم جهان در نظر راهروان
فکر اسب سیه و زین مغرق نکنیم
آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند
تکیه آن به که بر این بحر معلق نکنیم
گر بدی گفت حسودی و ریفقی رنجید
گو تو خوش باش که ما گوش به احقم نکنیم
حافظ را خصم خطا گفت نگیریم بر او
ور به حق گفت جدل با سخن حق نکنیم
خواجسه‌ی بزگوار در این غزل به خود حق نمی‌دهد
که برای خوب جلوه دادن خود، دیگران را به سیاه‌کاری متمم سازد.
او مسایل علمی را با خرافه‌گویی همراه نمی‌کند و دین را برای جلب نظر مردم عادی با شبدیه‌ی کشف و کرامات به هم نمی‌آمیزد.
حافظ در تمام دیوان سخن زشت بر زبان نمی‌آورد و از عیب‌جویی می‌رهیزد و به مردم هم توصیه می‌کند.
او دانش و دانشور را محترم می‌شمارد و به تجمل‌گرایی‌های شاهانه اعتنا نمی‌کند.
راه گوشش را بر حرف‌های زشت حسودان می‌بندد و توجهی به سخنان احمقانه‌ی آنها نمی‌نماید.
بر سخنان خطا و ناصواب دشمنان ایراد نمی‌گیرد و اگر آنها سخن حق و به جایی گفتند، از آنها می‌پذیرد.
خلاصه‌ی گفتار اینک:
تهمت تزئید، دشنام و سخن زشت نگویید، عیب‌جویی از دیگران نکنید، به دانش و دانشور احترام کنید، از تجمل‌گراییی بپرهیزید، به قضا و قدر تکیه ننمایید، به حسودان و سخنان زشت توجه نکنید، اخلاق حسنه، فضیلت مردمی، حسن سخنان به حق آنها مخالفت نکنید.

#### تعریف ادب در لغتنامه دهخدا

این خلدون در مقدمه کتاب خود می‌نویسد که علم ادب عبارت است از: حفظ اشعار و اخبار و بهره یافتن از هر علمی به اندازه حاجت، ادب به معنای دانش، هنر، حسن معاشرت، حسن مخضر، طریقه‌ای که پسندیده و صلاح باشد، اخلاق حسنه، فضیلت مردمی، حسن احوال در قیام و قومود و حسن اخلاق و خصال حمیده، آزره، حرمت، یاس، آرایش، راه و رسم دانشمند شدن، با فرهنگ شدن و زیرک شدن است.

جرجانی: ادب عبارت است از شناختن اموری که به وسیله‌ی آنها انسان از همه‌ی اقسام خطا مصون ماند. مؤلف کشف اصطلاحات الفنون: ادب عبارت است از، دانش و فرهنگ و پارس و طریقه‌ای که پسندیده و با صلاح باشد و نگاهداشت حد هر چیزی است. بجزراجه‌ایسر: ادب، نیکی احوال و رفتار استدر نشست و برخاست و خوشخویی و گرد آمدن خوی‌های نیک.

صاحب‌العنائیت گوید: هر ورزش پسندیده‌ای که آدمی را به فضیلتی از فضایل سوق دهد و ویژه‌ی او شود، ادب است.

ابوزید گوید: ادب ملکه‌ای است که انسان را از آنچه نامزا باشد، باز دارد.

در فتح‌الغزیر آمده است: ادب مجموع صفات نیک است و در اصطلاح، تنها مراد از ادب، ادب القاضی است، یعنی آنچه قاضی را سزاوار است که به جا آورد.

بزرایه ضمن کتاب الصلوه در فصل دوم می‌گوید: ادب آن را گویند که شارع گاشی آن را به کار برده و زمانی آن را ترک کرده است.

ادب در نگاه اهل شرع، پرهیزگاری و نزد اهل حکمت و دانش، نگاهداری و صیانت نفس است. ادب نه کسب عیالیت نه سعی حق‌طلبی است به غیر خاک شدن، هر چه هست بی‌ادبی است متقدمین ادب را به ادب درس و ادب نفس تقسیم کرده‌اند. ادب درس یا ادب اکتسابی با درس، حفظ و نظر کسب می‌گردد و ادب نفس عبارت است از اخلاق حمیده و صفات پسندیده‌ای که با ذات انسان سرشته شده است.

##### ادب لسان‌الغیب حافظ

محمد گل‌اندام در مقدمه‌ی دیوان می‌نویسد: «خواجسه جز به محافظت درس قرآن و ملازمت بر تقوا و احسان و تحصیل علم و ادب و تجسس دواوین عرب به شغلی دیگر از اشتغال دنیوی نمی‌پرداخته.»
عبدالحجیم خلخالی در مقدمه‌ی دیوان حافظ خلخالی از قول حاج زین‌العابدین شیروانی در ریاض‌السیاحه چنین می‌نویسد: «خواجسه کاملاً به اخلاقی و عادات عمومی پی برده و از افکار منتشبه‌ی بشری آگاه بوده و در بیانات خود قومی دون قومی را به نظر نیاروده، بلکه قدر مشترک را منظور نظر داشته است.»
خلاصه اینکه خواجسه به تحصیل ادب و تجسس دواوین عرب مشغول بوده و خود او گوید:
اگر چه عرض هنر پیش یار بی‌ادبی است
زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی است
خواجسه ادب درس را آموخته و هم به ادب نفس

پرداخته است و خود گوید:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد
تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس
«مقدمه‌ی دیوان حافظ خلخالی»
**بخش‌هایی از سخن حافظ‌پژوهان در بزرگداشت حافظ، از دفتر‌های حافظ‌پژوهی**
ادب همان فرهنگ است که تمدن را می‌سازد و حافظ با سخنان فرهنگ‌ساز خود نقش مؤثری در اعتلای زمان خود داشته که اجتماع امروز ما را نیز دربرمی‌گیرد.

حافظ علم و ادب روز که در مجلس خاص هر که را نیست ادب لایق صحبت نبود
دکتر سید جعفر حمیدی
حافظ در برابر دیگران رفتاری مؤدبانه دارد و راهنمایی‌های مناسب می‌کند.

حافظ از برابر مشکلات زندگی فرار نمی‌کند، ستیزه هم نمی‌نماید، بلکه سعی می‌کند با تساهل و صالحه رفتار کند و مشکلات را حل نماید.

حافظ شنیدنیان صحبت از زبان پسران را توصیه می‌کند:

نصیحت گوش کن چانا که از جان دوست‌تر دارند
چوانان سعادتمند پند پیر دانا را
او رعایت حال زبردستان را یادآور می‌شود، ای صاحب کرامت، شکرانه‌ی سلامت روزی تقدفی کن درویش بی‌توا را
در غنیمت شمردن فرصت گوید:
ای دل از عشرت امروز به فردا فکنی مایه‌ی نقد بقا را که ضمان خواهد شد

پنج روزی که در این مرحله فرصت داری
خوش بیاسای زمان که زمان این همه نیست
ادب خواجسه به او اجازه نمی‌دهد که از دیگران عیب‌جویی کند،
عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
حافظ با خودکامی و خودرایی مخالف است، فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست
کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی
به می پرستی از آن نقش خود بر آب زدم
که تا خراب کنم نقش خود پرستیان

ادب حافظ ایجاب می‌کند، کسانی را که دوست ندارد و اخلاق و رفتار آنها را نمی‌پسندد، با کلمات زشت مورد سرزنش قرار ندهد، بلکه طعنی زیبا و پسندیده را چاشنین آن واژه‌ها سازد.

راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست صوفی عالی مقام را
(صوفی عالی مقام طنز است)

خواجہ حتی با ادب خاص خود به زاهدان ریایی و حاکمان زورگو می‌تازد و حاکمان مردودراد و شایسته‌را می‌ستاید.

حافظی که قرآن را با چهراره روایت در سینه دارد و مفاهیم والای آن را به خوبی آموخته و همانند خون در رگ و پوستش جاری است، با اشعاری لطیف و دلنشین، کلام وحی را به جامعه منتقل می‌کند، و می‌آموزد که چگونه با ادب، خوبی‌ها را ستایش کنیم و از ناهنجاری‌ها بپرهیزیم.

##### اخلاق، حسن خلق و تساهل حافظ

«از صفات حسنه‌ای که در نظر خواجسه صاحب‌دلان از شرایط سالک سعادتمند است همانا تجلی به حس خلق و مساهله و مهربانی و شرم و ادب و ترک تندی و خصام و دوری از سرکنشی و جدال می‌باشد که با خلق کزید، آدمی را نعمت سعادت دو جهان حاصل می‌شود و باید که این آیات نغز را که دستور سعادت‌مندی و نیابتختی است حرز جان و آویزه‌ی گوش نماید.»
(علی صغر خان حکمت/ درسی از دیوان حافظ)

آشایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروت با دشمنان مدارا
به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر
به یام و دانه نگیرند مرغ دانا را

حسن خلقی ز خدا می‌طلبم روی تو را
تا دگر خاطر ما از تو پربشان نشود
یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است
ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری
حافظ را خصم خطا گفت نگیریم بر او
ور به حق گفت جدل با سخن حق نکنیم
کمال صدق و محبت بین نه نقص و گناه

که هر که بی‌هنر افتد نظر به عیب کند
هر آن که جانب اهل وفا نگه دارد
خداش در همه حال از بلا نگه دارد
به حسن خلق و وفا کس به یار ما نرسد
تو را در این سخن انکار کار ما نرسد
دلا ز طمن حسودان مریخ و ایمن باش

که بد به خاطر امیدوار ما نرسد
چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را
غبار خاطری از رهگذار ما نرسد

ادب و شرم تو را خسرو مهربوان کرد
آفرین بر تو که شایسته‌ی صد تحسینی
آن طره که هر چندش صد نافه‌ی چین دارد
خوش بودی اگر بودی بوییش ز خوش گویی

انتخاب علی‌اصغر خان حکمت حافظ با یک هوشیاری و یک نگاه عمیق، درمندن اجتماعی است و هرگز از دردهای مردم فاصله نگرفته است.

معرفت زلال حافظ به گونه‌ای است که در دیوان او مجموعه‌ای از آموزه‌های اجتماعی و آموزه‌های ارجمند را می‌بینی که هر کدامش می‌تواند آیین نامه‌ای باشد برای زندگی.

میاش در پی آزار و هر چه خواهی کن
که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست
به صدق کوش که خورشید زاید از نفست
که از دروغ روی سیه گشت صبح نخست

تمام دیوان حافظ، آموزش و توصیه به نیک‌اندیشی و راست‌گفاری و راست‌کرداری است.

کمتر از ذره نه ای بست مشو، عشق بورز
تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ زنان

استاد دکتر کاووس حسینی (حافظ و عالم معنا) شخصیت شگفت‌گفت حافظ به منشوری می‌ماند که از هر سو می‌نگری، فروغی دیگر، رنگی دیگر و نقشی دیگر باز می‌تابد.

در دیدگاه حافظ، باورها، مذهب‌ها و سلیقه‌های

گونه‌گون، چندان تفاوتی با هم ندارند و همه‌ی آنها

هدف‌هایی هسان را دنبال می‌کنند.

### روزنه

• پنجشنبه ۱۹ مهر ۱۳۹۷      ۱ صفر ۱۴۴۰      Oct 11۰ 2018      سال بیست و سوم      شماره ۶۴۶۳ •

# ادب و اخلاق لسان‌الغیب حافظ

### جمال زبانی

همه کس طالب یار است چه هشیار و چه مست
همه جا خانه‌ی عشق است چه مسجد چه کشت
خوانندگان شعر حافظ با آنکه با انگیزش‌های همگون و ناهمگون به سراغ سرورده‌های او می‌روند اما چوتن‌رانه، هر کدام به شیوه‌ای دیگر و با شگردی دیگر از شیرینی گفتار خود می‌چشانند و کامروا و شاداب باز می‌گرداند.

هوشیاری و دردمندی اجتماعی حافظ به گونه‌ای است که هرگز از زخم‌ها و دردهای جامعه‌های خود غافل نبوده است. حافظ با هنری‌ترین شیوه‌های بیانی، شدیدترین و پلیدترین ردایل اخلاقی جامعه‌ی خودش (ریا، دروغ، تزویر و …) را هدف می‌گیرد و آنها را افشا می‌کند.

میاش در پی آزار و هر چه خواهی کن
که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست
استاد دکتر کاووس حسینی (ساده‌ی بسیار نقش) ذهن دقیق حافظ هرگز اسسیر خرافات رایج زمان نمی‌گردد.
حسینعلی هروی (شرح غزل‌های حافظ)
حافظ رستگاری جاوید را کم آزاری می‌داند. وی



در مقابل حق‌الله با تسامح برخورد می‌کند اما در مورد حق‌الناس سخت‌گیری قابل توجهی دارد. «که می‌کس حرام ولی به ز مال اوقاف است»

اردلان عطاپور (دفتر نسرین و گل)
عفت کلام حافظ در نزد هیچ یک از سرایندگان غنایی، از زمان باستان تاکنون دیده نشده است. آرتور، مترجم کتاب حافظ به زبان فرانسه حافظ در کنار نیروی بلاغت خویش که آرمش‌بخش دل‌هاست دلی بر اثر محبت و قلبی مملو از شفقت دارد. از این رو همدرد دل‌های مضطرب و همراه روان‌های پربشان است.

پرفسور عبدالقادر قرخ (حافظ را چنین پنداشته‌اند، قتی)
حافظ در شعر خویش از «من» خود گذشته و به «ها» رسیده است. دردهای او، دردهای کوچک و خفیر شخصی نیست، بلکه دردهای عمیق همگانی است. او با پذیرش اندیشه‌های گوناگون، همگان را به مدارا و همزیستی دوستانه فرا می‌خواند.

آشایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروت با دشمنان مدارا
به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر
به یام و دانه نگیرند مرغ دانا را
حسن خلقی ز خدا می‌طلبم روی تو را
تا دگر خاطر ما از تو پربشان نشود
یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است
ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری
حافظ را خصم خطا گفت نگیریم بر او
ور به حق گفت جدل با سخن حق نکنیم
کمال صدق و محبت بین نه نقص و گناه

سوزدهم)
ریاکاری و سالوسی یک عارضه‌ی غیرطبیعی و یک بیماری است که آفت اخلاص، سم و نیش سلامت فرد و جامعه است. در آموزه‌های اسلامی و دینی هم پس از شرک و کفر، هیچ گناهی گران‌تر از گناه «ریا» نیست.

امام محمد غزالی در کیمیای سعادت آن را «شرک کهن» نامیده است و این درست‌ اعتقادی است که حافظ دارد.
یادۀ نوشی که در او روی و ریایی نبود
پهتر از زهد فروشی که در او روی و ریاست
حافظ از زهد ریایی، بت‌پرستی بهتر است
همچو رندان بر زمین زن ستمگی صد دانه را
آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت
حافظ این خرقه‌ی پشمینه بینداز و برو
دکتر محمد انصاری لاری (دفتر پنجم حافظ‌پژوهی)

حافظ دارای یک شهامت اخلاقی خارق‌العاده‌ای است که بدون اندک بیمی، با خضوت‌ها و ردالت‌های دستگاه حاکم به سستیز برمی‌خیزد و تنها حربه‌ی آنها را که ریا و تزویر است هدف قرار می‌دهد و نقاب از چهره‌ی دکانداران شریعت و طریقت نمی‌گیرد.

نیاز کرماتی (دفتر دهم حافظ‌پژوهی)
حافظ بزرگترین گناه تهدید کننده‌ی اسلام و تباه کننده‌ی انسان را همانا «ریا» می‌داند.

خرم شاهی (زمین و زبان حافظ)
شعر حافظ مجموعه‌ای از آموزه‌های اجتماعی است. این روحیه‌ی حقیقت‌طلبی و اخلاص خواهی است که نهان را از متظاهران ریاکار فاصله داده است. ما می‌دانیم که یکی از بنیادی‌ترین مبانی فکری‌اش مبارزه علیه ریا و نفاق و تظاهر و دروغ است. خدا زان خرقه بیزار است صد بار
که صد بت باشدش در آستینی
استاد منصور پایمرد
از آنجا که زرق و ریا زایدی ناتوانی منوی است
و ناتوانی منوی مانع رسیدن جان انسانن به عظمت انسانی خویش است، پس باید زرق و ریا را ترک کرد و به سادگی، پاکی و راستی کوشید و حافظ می‌فرماید:

خودبیندی جان من برهان نادانی بود
حباب را چو فتد باد نخوت اندر سر
کلاه داری‌اش اندر سر شراب رود
نبدی زان میان طرفی کمر وار

گر جان به تن بینی مشغول کار او شو
بگذر ز کبر و ناز که دیده است روزگار
چین قبابی قیصر و طرف کلاه کی
خود را ببینی در میانه
هر قبله‌ای که بینی بهتر ز خودپرستی
تا فضل و عقل بینی، بی‌معرفت نشینی
یک نکته‌ات بگویم، خود را مبین که رستی
فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست
کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی

**پرهیز از عیب‌جویی و دیگر آزاری**
دلش نه ناله میازار و ختم کن حافظ
که رستگاری جاوید در کم آزاریست
میاش در پی آزار و هر چه خواهی کن
حافظ می‌خورد و رندی کن و خوش باش ولی
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را
در میخانه بیستند خدایا میسند
که در خانه‌ی تزویر و ریا بگشایند
آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت
حافظ این خرقه‌ی پشمینه بینداز و برو
حافظ عهدت‌زین عامل ناکامی دینن در جامعه‌ی آرمانی خود را «ریا و تزویر» می‌داند.

جلیل سازگارنژاد (مقدمه‌ی حافظ‌پژوهی، دفتر عیب‌جویی)
ما عیب کس به رندی و مستی نمی‌کنیم
لعل بتان خوش است و می خوشگوار هم
دو نصیحت کتمت بشنو و صد گنج ببر
از در عیش درآ و به ره عیب مپوی

**حافظ و تساهل در زندگی**
یار اگر نشستست با ما نیست جای اعتراض
پادشاهی کامران بود از گدایان عار داشت
کنج زر گر نبود، کنج قناعت باقی است
آنکه آن داد به شاهان، به گدایان این داد
ساقیا جام می‌ام ده که نگارنده‌ی غیب
نیست معلوم که در پرده‌ی اسرار چه کرد
دلا چو عنجه شکایت ز کار بسته مکن
که یاد صبح، نسیم گره‌گشا آورد
ما چو دادیم دل و دیده به طوفان بلا
گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر
چو قسمت ازلی بی‌حضور ما کردند
گر اندکی نه به وفق رضاست خرده مگیر
زیادتی مطلب، کار بر خود آسان کن
صراحی می‌لعل و بتی چو ماهت بس
گفت آسان گیر بر خود کارها، کز روی طبع
سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت کوش
خواهی و سخت و سست جهان بر تو بگذرد

بگذر ز عهد سست و سخن‌های سخت خویش
چو یار بر سر صلح است و عذر می‌طلبد
توان گذشت ز جور رقیب در همه حال
حافظ قلم فلان چنان مضمون زرق است
از بهر معیشت مکن اندیشه‌ی باطل
حافظ چون غم و شادی جهان در گذر است
بهتر آن است که من خاطر خود خوش دارم
مگذران روز سلامت به ملامت حافظ
چه توقع ز جهان گذران می‌داری
چون نیست وقت دوران در هیچ حال ثابت
حافظ سخن شکایت تا می‌خوریم حالی

حدیث چون و چرا دردرس دهد ای دل
پیاله گیر و بیاسا ز عمر خویش دمی
دل گشاده دار چون جام شراب
سر گرفته چند چون خم دنی
می‌ده که سر به گوش من آورد چنگ و گفت
بشارت بر به کوی می فروشان
که حافظ تویه از زهد ریا کرد
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل
ما را خدا ز زهد ریا بی‌نیاز کرد
در میخانه بیستند خدایا میسند

که در خانه‌ی تزویر و ریا بگشایند
دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات
مکن به فسق مباحات و زهد هم مفروش
حافظ به زیر خرقه قحح تا به کی کشتی
در بزم خواجه پرده ز کارت برآورم
دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی
من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم
جام می‌گیرم و از اهل ریا دور شوم
یعنی از اهل جهان پاک‌دلی بگزینم
چاک خواهم زد این دلق ریایی چه کنم
روح را صحبت نجاننس غذایست الیم
صوفی بیا که خرقه‌ی سالوس برکشیم
وین نقش زرق را خط بطلان به سر کشیم
رنگ تزویر پیش ما نبود

شیر سرخیم و افعی سببیم
میوس جز لب ساقی و جام می حافظ
که دست زهد فروشان خطاطت بوپسیدن
تسبیح و خرقه لذت مستی نبخشند
قدم مننه به خرابات جز به شرط ادب
که سالکان درش محرمان یادشهند
یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد
آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت
حافظ این خرقه‌ی پشمینه بینداز و برو
پیش زاهد از رندی، دم مزن که نتوان گفت
با طیب نامحرم حال درد پنهانی
خدا زان خرقه بیزار است صد بار
که صد بت باشدش در آستینی
بوی یک رنگی ازین نقش نمی‌آمد خیز
دلق اودۀ صوفی به می ناب بشوی
می صوفی افکن کجا می‌فروشند
که در تالم از دست زهد ریایی

**حافظ و پرهیز از خودبینی، تکبر و غرور**

**بی‌جا**

همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آخ
نهان کی ماند آن رازی کز او سازند متحل‌ها
به بال و پر مرو از ره که تیر پرتایی
هوا گرفت زمانی ولی به خاک نشست
ای توانگر مفروش این همه نخوت که تو را
سر و زر در کف هست درویشان است
بیار باده که رنگین کنیم جامه‌ی زرق
که سست جام غروریم و نام هشیاری است
حافظ افتادگی از دست مده زانکه حسود
عرض و مال و دل و دین در سر مغروری کرد
تیک نامی خواهی ای دل با بدان صحبت مدار

راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک
بر زبان مراد آنچه تو را در دل بود
شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفت است
آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش
فرصت شمار بایش کز این دو راهه منزل
چون بگذریم دیگر نتوان به هم رسیدن
**نصایح حافظ و گوش نصیحت نشنو**
نصیحت گوش کن چانا که از جان دوست‌تر دارند
چوانان سعادتمند پند پیر دانا را
پیوند عمر بسته به مویی است هوش دار
غم خوار خویش باش، غم روزگار چیست
مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز
ور نه در مجلس رندان خبری نیست که نیست
امروز قدر پند عزیزان شناختم
یا رب روان ناصح ما از تو شاد باد

چنگ خمیده قامت می‌خواستد به عشرت
بشنو که بند پیران هیچت زبان ندارد
بش فکر بقرقه باز آئی تا شوی مجموع
به حکم آن که چو شد اهرمن سرشوش آمد
گوش کن پندی ای پسر از بهر دنیا غم مخور
گفتمت چون در حدیثی گر توانی داشت گوش
بر بساط نکته دانان خودفروشی شرط نیست
یا سخن دانسته گوی ای مرد دانا یا سخنان
با دوستان مشایقه در عمر و مال نیست
صد جان فدای یار نصیحت نپوش کن
چوانا سر متاب از پند پیران

که رای پیر از بخت جوان به
در شاهراه جاه و بزرگی خطر بسی است
آن به کز این گریوه سبکبار بگذری
به صبر کوش تو ای دل که حق رها نکند
چنین عزیز گنجینی به دست اهرمنی
بهر آن است که با مردم بد نشینی
روی جانان طلبی آینه را صافی ساز
ور نه هرگز گل و نسرین ندمد ز آهن و روی

**حافظ و بلندنظری و همت عالی**
پیش چشمم کمتر است از قطره‌ای
این حکایت‌ها که از طوفان کنند
دولت از مرغ همایون طلب و سایه‌ی او
ز آنکه با زاغ و زغن شهر دولت نبود
طالب چشمه‌ی خورشید درخشان نشود
من که از یاقوت و لعل اشک دارم گنج‌ها
کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم
گر چه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم
گر به آب چشمه‌ی خورشید دامن تر کنم
باغ بهشت و سایه‌ی طویا و قصر حور
باغ خاک کوی دوست به فردوس ننگریم
واعظ مکن نصیحت شوریدگان که ما
برو این دام بر مرغ دگر نه
که عتقا را بلند اندیشانه

##### حافظ و عذرخواهی

چه گونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست
که خستنی به سزا بر نیامد از دستم

##### حافظ و خوش آمدگویی

رواقی منظر چشم من آشیانه‌ی توست
کرم نما و فرود آ که خانه خانه‌ی توست

#### حافظ و فروتنی، ادب ورزی و احترام در برابر بزرگان

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
که سالک بی‌نیاز خود ز راه و رسم منزل‌ها
بر من چغا ز بخت من آمد وگرنه یار
حاشا که رسم لطف و طریق کرم نداشت
مزن ز چون و چرا دم که بنده‌ی مقبل
قبول کرد به جان هر سخن که چنان گفت
نگویم از من بی‌دل به سهو کردی یاد
که در حساب خرد نیست سهو بر قلمت
قدح به شرط ادب گیر، ز آنکه ترکیش
ز کاسه‌ی سر خمشید و بهمن است و قباد
پیر ما گفت خطا بر قلم صغرت نرفت
آفرین بر نظر پاک خطا بپوش باد
حافظ به ادب باش که وا خواست نباشد
گر شاه بیامی به غلامی نفرستاد
به بارگاه تو چون باد را نباشد یار
کی اتفاق مجال سلام ما افتد
حافظ علم و ادب روز که در مجلس شاه
هر که را نیست ادب لایق صحبت نبود
پروانه‌ی او گر رسد در طلب جان
چون شمع همدم ده به دمی جان بسپارم
شاهان اگر به عثمان رسنام سربر فضل
مملوک این جنابم و مسکین این درم
من اگر باده خورم ورته چه کارم با کس
حافظ زان خود و عارف وقت خویشم
بدین قیفقه دماغ معاشران تر کن
نثار خاک رهن نقد جان من هر چند
که نیست نقد روان را بر تو مقداری
من این حروف نوشتم، چنان که غیر ندانست
توهم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی
مولود از مهران بودن طریق کاردانی نیست
بکش دشواری منزل به یاد عهد آسانی
گر در سرت هوای وصال است حافظا
باید که خاک دره که نظر اهل شوی
در دایره‌ی سست ما نقطه‌ی تسلیمیم
لطف آن چه تو اندیشی، حکم آن چه تو فرمایی

### حافظ و خلق خویش

به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر
به بند و دام نگیرند مرغ دانا را
با دل خوینت، با خندان بیاور همچو جام
نی‌کرت زخمی رسد آبی چون چنگ اندر خروش
بعد از این نشگفت‌ها گر با نکعت خلق خوشت
خیزد از محران ایذج نافه‌ی مشک ختن
**حافظ و غنیمت شمردن لحظات خوش زندگی**
زمان خوشدلی درباب و درباب
که دایم در صدف گوهر نباشد
این یک دو دم که مهلت دیدار ممکن است
درباب کار ما که نه پیداست کار عمر
وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی
حاصل از حیات ای جان این دم است تا دانی